

## مبارزهء تا به آخر علیه انحلال طلبی، صفوف حزب را برای انجام رسالت انقلابی اش متحد میسازد.

اکنون در حزب کمونیست ایران، دو ایده‌ولوژی، دو استراتژی، دو سیاست در مقابل هم صف آرایی کرده‌اند که به صورت خط: "ضرورت وجود حزب برای پیش برد مبارزات طبقه کارگر و انقلاب سراسری ایران" و خط "انحلال حزب و فعالیت فقط از طریق کومله" خود را می‌نمایانند. با وجود این که ظاهراً طرفداران انحلال حزب هنوز استراتژی و سیاست خود را ارائه نداده‌اند ولی به سادگی می‌توان از لابه‌لای نوشتارهای آن‌ها استراتژی و سیاست‌هایشان را بیرون کشید. استراتژی حزب کمونیست ایران چنین است:

"حزب کمونیست ایران، به مثابه حزبی مارکسیستی، برای پایان دادن به حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقه سرمایه‌دار، برقراری حکومت کارگری و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی مبارزه می‌کند. جامعه‌ای که پایان بخشیدن به استثمار انسان از انسان، زوال دولت و تمام ارکان نگاهدارنده‌اش از آن طریق می‌گذرد." (از برنامه حزب کمونیست ایران)

و در توضیح موضع فوق چنین می‌خوانیم:

"... برنامه حزب کمونیست ایران در عین اهداف جهان شمول آن، راه حل و بدیل مشخصی است برای بیرون آوردن جامعه ایران از شرایط فلاکت باری که نظام سرمایه‌داری حاکم برای اکثریت قاطع مردم این کشور به وجود آورده است..." (گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره نهم حزب کمونیست ایران - فصل چهارم). (تکیه از من)

در دو سند فوق استراتژی دو مرحله‌ای حزب کمونیست ایران یعنی اهداف جهانشمول و سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و سازماندهی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی و ساختمان سوسیالیسم در ایران به روشنی، بیان گردیده است.

تقریباً تمام سازمان‌های کمونیستی در ایران (آن‌ها که واقعاً کمونیستی هستند) در این استراتژی مشترک‌اند.

رفیق حسامی که امروزه در مقام ایده‌ئولوگ انحلال طلبان، ابراز عقیده می‌کند، می‌گوید:  
 "این درست است که ما برنامه‌ای مدون و جدا از برنامه‌ای که طرفداران حکا هم در درون تشکیلات از آن پیروی می‌کنند، نداریم." (پاسخ به چند سؤال - صفحه 5)  
 او بدین وسیله میکوشد که به رفقای متزلزل در درون حزب و کومه اطمینان دهد که در صورت انحلال حزب، کومه با همان سیاست‌ها و استراتژی، دست نخورده خواهد ماند. ولی این ساتر مثل تور ماهیگیری است و هیچ چیزی در پشت آن مخفی نمی‌ماند. برای این که سوء تفاهمی در ارائه همه جانبه نظرات رفیق مینه و استراتژی انحلال طلبانه او پیش نیاید، من در زیر اساسی‌ترین نقطه نظرهایش را می‌آورم:

"استبداد و دیکتاتوری همزاد سیستم تک حزبی است، و دیکتاتوری در هر شکل و شمایلی که باشد مطرود و ضد انسانی است."

تا این‌جا دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی و دیکتاتوری پرولتری در جامعه سوسیالیستی یکسان گرفته شده و هر دو نفی گردیده‌اند. در عین حال این موضع‌گیری، درک سطحی و یکجانبه و غیر مارکسیستی رفیق مینه را از دولت پرولتری نشان می‌دهد. در تفکر مینه حسامی دیکتاتوری پرولتاریا یعنی فقط قهر و خون ریزی. در تئوری مارکسیسم دولت یک سازمان طبقاتی روبنایی است که منافع طبقه حاکم را در مبارزات آشتی ناپذیر طبقاتی‌اش علیه طبقه سرنگون شده، سازمان می‌دهد. این منافع عبارت است از اقتصاد، سیاست، فرهنگ و تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی طبقه حاکم. یکی از مسائلی که دولت باید سازمان دهد، سرکوب عوامل مخرب و انهدام اعمال براندازی طبقه محکوم است. در عین حال دیکتاتوری پرولتاریا به طور خاص دولت طبقه‌ایست که علاوه بر وظائف دولت در تقابل طبقاتی به طور عام، وظیفه هدایت جامعه و پیش برد مبارزه طبقاتی تا محو طبقات یعنی محو دولت را نیز به عهده دارد. ولی مینه حسامی پایش را کرده توی یک کفش و می‌گوید: "دیکتاتوری در هر شکل و شمایلی که باشد مطرود و ضد انسانی است."

"رفیق صلاح به فرصت زیادی نیاز دارد تا توضیحی قانع کننده به این پرسش عرضه کند، که چرا رهبران تمام کشورهایی که در طی قرن بیستم، در آن‌ها احزاب "کمونیست" به قدرت رسیده‌اند، همه آن‌ها دیکتاتور از آب در آمدند؟ و در ضدیت‌شان با آزادی و زیر پا گذاشتن آرمان‌ها و آرزوهای برابری طلبانه و انسانی از دیکتاتورهای بورژوازی چیزی کم نیاوردند."

در نگاه مینه حسامی به تاریخ جنبش کمونیستی، تمام احزاب کمونیست که به قدرت رسیدند تبدیل به باصطلاح احزاب کمونیست می‌شوند و کلیه رهبران پرولتری، از قبیل مارکس که دیکتاتوری پرولتاریا را طرح می‌کند، لنین که آن را به سرانجام میرساند و... دیکتاتورهای ضد آزادی و ضد آرزوهای برابری طلبانه انسانی معرفی گشته‌اند.

نظر رفیق مینه و موضع‌گیری او دقیقاً در تطابق با نظر یکی از مرتدان و متقلبان بزرگ تاریخ جنبش کمونیستی از سال 1914 میباشد. کائوتسکی در مورد به قدرت رسیدن بلشویک‌ها چنین می‌گوید:

"بلشویک‌ها به قدرت رسیدند و حکومت کردند، لیکن نه به خاطر آن که از اعتماد و نیروی اکثریت مردم برخوردار بودند، بلکه به مثابه اقلیتی برخلاف اراده اکثریت

عظیم مردم که بلشویک‌ها به بینوائی آن‌ها به وسیله جنگ داخلی و چیزهای بوروکراتیک که بدان وسعتی شگرف بخشیدند، دامن زدند. لیکن آنها برای آن که بتوانند دیکتاتوری خود را حفظ کنند به بی رحمانه‌ترین ترور نیازمند گشتند، دیکتاتورئی که با توجه به مناسبات موجود به شیوه‌ای ضروری به دیکتاتوری حزب در دولت و سپس به دیکتاتوری یک فرد بر حزب و دولت بدل گردید." (کائوتسکی - اندیشه‌هایی در باره جبهه واحد)

این مقاله در اوائل سال‌های 1920 به رشته تحریر در آمده ولی در سال 1935 در "نشریه برای سوسیالیسم" به چاپ رسید.

برای این که ما به عمق اندیشه‌ی راست روانه و رویزونیستی حسامی پی ببریم مجبور هستیم مسئله را از لحاظ تئوریک و تاریخی نیز بررسی کنیم.

### **دمکراسی و قهر انقلابی:**

کافی است ما مانیفست حزب کمونیست را بگشائیم و موضع مارکس و انگلس را در اولین جمله آن دریابیم:

"تاریخ همه جوامع تا این زمان تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است."<sup>1</sup>

ما به راحتی می‌توانیم این جمع بندی تاریخی را در تقابل برده‌ها و برده‌داران در رم باستان؛ دهقان و فئودال در چین پیش از انقلاب و تمام کشورهای فئودالی گذشته و حال؛ کارگر و سرمایه‌دار در نظام سرمایه‌داری در تمام کشورهای سرمایه‌داری جهان امروز با وضوح تمام ببینیم. ولی توضیح عام این مسئله و آوردن فقط نمونه‌هایی از این تقابل مبارزه طبقاتی تاریخی برای درک ویژگی بحث ما کافی نیست. این سؤال مطرح است که حافظ و نگهدارنده مبارزه طبقاتی و تعادل طبقاتی در جامعه چیست؟ اگر جامعه حداقل از دو قطب آشتی ناپذیر طبقاتی تشکیل شده است، چه عاملی نگهدارنده ساختار آن جامعه خاص در آن مرحله تاریخی است؟ این عامل نگهدارنده که خود پدیده‌ای طبقاتی است ولی خود را مافوق طبقات نشان می‌دهد، چیزی جز دولت نیست. دولت عامل تثبیت آن جامعه مشخصی است که در آن قرار دارد. دولت عامل تعادل طبقاتی در جامعه است و عاملی است در جلوگیری از هم گسیختگی انفجاری جامعه. به این جهت است که در جهان طبقاتی، هیچ جامعه‌ای بدون دولت نیست. ما نمی‌توانیم جامعه برده‌داری بدون دولت برده‌دار تصور کنیم و یا جامعه بورژوازی بدون دولت بورژوازی به فرمان خطور نخواهد کرد. ولی در یک جامعه طبقاتی مثل جامعه سرمایه‌داری، هر طبقه‌ای برای رشد و تکامل خود احتیاج به دمکراسی دارد. از آنجائیکه رشد و تکامل بورژوازی و پرولتاریا در تضادی آشتی ناپذیر با هم قرار دارند، دمکراسی هر کدام نیز در نفی دمکراسی

<sup>1</sup> - یعنی تمام تاریخی که به صورت اسناد کتبی در دسترس ما قرار دارد. در سال 1847 هنوز ماقبل تاریخ جامعه و سازمان اجتماعی مربوط به پیش از تاریخ مکتوب، تقریباً به هیچ وجه معلوم نبود. طی مدتی که از آن زمان می‌گذرد هاکس هائوزن مالکیت اشتراکی زمین را در روسیه کشف کرد، مائورر ثابت کرد که این شکل مالکیت یک مبدأ و منشأ اجتماعی است که کلیه قبایل ژرمن تکامل تاریخی خود را از آن شروع کرده‌اند. و به تدریج معلوم شد که مالکیت اشتراکی روستائی در همه جا از هند گرفته تا ایرلند، شکل اولیه جامعه می‌باشد و یا بوده است. سازمان درونی این جامعه کمونیستی اولیه را با آن شکل نمونه‌واری که داشته است، مرگان توضیح داد و با کشف ماهیت حقیقی طایفه و موقعیت آن در میان قبیله به قضیه سرانجام بخشید. پس از تجزیه این کمون اولیه، جامعه به طبقات خاص و سر انجام متضاد تقسیم می‌شود. من سعی کردم که در

"Der Ursprung der Familie, des Privateigentum und der Staats" Stuttgart 1886

طبع دوم، جریان این تجزیه را توصیف کنم. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال 1888)

برای دیگری است.

طبقه کارگر برای تکامل و انسجام خود احتیاج به دموکراسی دارد. هر چه که دموکراسی وسیع‌تر و پایه‌هایش بر بنیانهای گسترده‌تری استوار باشد، به همان نسبت نیز این طبقه بهتر می‌تواند رشد کند، خود را سازماندهی نماید و در زمانی که رشد آن به وسیله قهر سد شد، برای تکامل خود قهر اعمال نماید. این دموکراسی چیزی نیست که طبقات مترقی و رو به رشد بتوانند از آن صرف نظر کنند. ناگفته روشن است که در این‌جا دموکراسی فقط به معنای دموکراسی سیاسی نیست. بلکه دموکراسی اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و دموکراسی اجتماعی است. در نتیجه طبقات تحت ستم و استثمار جهت گسترش این دموکراسی به طور ایست ناپذیر، علیه طبقات فوقانی جامعه در مبارزه هستند. دقیقاً با درک این ضرورت والا و گذشت ناپذیر دموکراسی برای طبقات مادون هست که ما می‌توانیم به اهمیت قهر در جامعه پی ببریم.

مارکس در این مورد چنین می‌گوید:

"کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آن‌ها آشکارا اعلام می‌کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف‌هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولترها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی‌دهند. ولی جهانی را به دست خواهند آورد." (مانیفست حزب کمونیست)

در هر جامعه طبقاتی به طور اجتناب ناپذیر، قهر اعمال می‌شود ولی نه علیه دموکراسی به طور عام. بلکه قهر خاص علیه دموکراسی خاص اعمال می‌شود. رشد و تکامل بورژوازی احتیاج به دموکراسی پارلمانی دارد. ولی دموکراسی پارلمانی (که دموکراسی خاصی است) در تضاد با دموکراسی پرولتاریا (دموکراسی شورائی) در جامعه بورژوازی است. در نتیجه قهر خاص (قهر بورژوازی = دیکتاتوری بورژوازی) برای تکاملش علیه پرولتاریا و دموکراسی خاص او اعمال می‌شود. ما این مسئله را در سرکوب برده‌ها توسط دولت برده دار و سرکوب دهقانان و سرفها توسط دولت فئودال در اروپا و به ویژه در آسیا و سرکوب جنبش‌های پرولتاری در جوامع سرمایه‌داری، می‌توانیم ببینیم. و در این روزها، سرکوب خونین مردم ایران، عراق، هند، چین و روسیه توسط دولت‌هایشان اظهر من الشمس است. پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری برای دموکراسی مبارزه می‌کنند آن‌ها مایل هستند با گسترش این دموکراسی از نظامی عبور کنند که سد و مانع آن است. ولی این سد و مانع که خود را به صورت یک قدرت بالفعل و نهاد سرکوبگر نشان می‌دهد، یک چیز بی‌قواره، نا بسامان و در هم و برهم نیست. این سد یک سازمان است. یک نظم است یک آلت قتاله است. این سد یک دولت است، دولت مسلح به انواع سلاح‌ها، حیل‌ها و توطئه‌ها. طبقه کارگر می‌خواهد این راه را، این پروسه دموکراسی را واقعاً صلح آمیز طی کند ولی وجود دولت در این جامعه به او می‌گوید که طبقه مافوق هنوز در نطقه بوده است که آلت قتاله و سد کننده راه دموکراسی تو را به وجود آورده است.

لنین در اوت 1917 برای پرولتاریای در حال انقلاب روسیه و در مبارزه علیه انحرافات رویزیونیست‌ها، اپورتونیست‌ها و کائوتسکی در مورد اهمیت شناخت درست از دولت چنین می‌گوید:

"بدین طریق مسئله روش انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا نسبت به دولت نه تنها اهمیت عملی - سیاسی، بلکه اهمیتی کاملاً مبرم کسب می‌نماید، زیرا مسئله‌ایست که برای توده‌ها روشن می‌سازد در آینده نزدیک برای رهائی خود از یوغ سرمایه به چه

اقدامی باید دست زنند." (دولت و انقلاب فصل اول - منتخب آثار چهار جلد 225)

این نقل قول به روشنی این مسئله را باز میگوید که برای این که پرولتاریا بتواند نیروهای خود را در ساختن جامعه آینده، یعنی جامعه‌ای که فرای جامعه سرمایه‌داری است، یعنی جامعه سوسیالیستی، آزاد سازد، می‌بایست اجتناب ناپذیر، درک خود را از دولت این جامعه نوین روشن نماید. به این دلیل، هر گونه نق نق زدن، درز گرفتن مسئله، خود سانسوری به دلیل واهی این که توده‌ها از کلمه دیکتاتوری می‌هراسند و... راه پرولتاریا را در رسیدن به این آگاهی و به جامعه آینده و ساختمان آن، پر از دامچاله میسازد.

لنین درک عمیق خود از دولت را چنین فرموله می‌کند:

"دولت محصول و تجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. دولت در آن جا، آن زمان و در حدودی پدید می‌آید که تضادهای طبقاتی در آن جا، آن زمان و در آن حدود به طور ابرکتیف دیگر نمی‌توانند آشتی پذیر باشند. و بالعکس وجود دولت ثابت می‌کند که تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند. در همین مهمترین و اساسی‌ترین نکته است که تحریف در مارکسیسم آغاز می‌شود و در دو جهت عمده جریان می‌یابد.

از یک سو ایده‌نولوگ‌های بورژوازی و به ویژه خرده بورژوازی، که تحت فشار فاکت‌های مسلم تاریخی ناگزیرند اعتراف کنند دولت فقط جائی وجود دارد که تضادها و مبارزه طبقاتی موجود است، گفته‌های مارکس را طوری "اصلاح می‌کنند" که در نتیجه آن دولت ارگان آشتی طبقاتی می‌شود.

طبق نظر مارکس، اگر آشتی طبقاتی ممکن بود دولت نمی‌توانست نه پدید آید و نه پایدار ماند... طبق نظر مارکس دولت ارگان سیادت طبقاتی، ارگان ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر و حاکی از ایجاد نظمی است که این ستمگری را، با تعدیل تضادات طبقاتی، قانونی و استوار می‌سازد..." (همانجا 226)

بر مبنای این آموزش‌های کبیر و داهیانه مارکس، انگلس و لنین و هم چنین هزاران تجربه تاریخی و روزمره، دولت ارگان سرکوب و قهر یک طبقه علیه طبقه دیگر بوده و می‌باشد. این مسئله پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری را ملزم می‌سازد که برای ساختن چنین ارگانی در خدمت خود در نظام آینده، از همین جامعه سرمایه‌داری برای بیرون رفتن از آن، در حرکت خود به پیش و در شرایط ضروری، اعمال قهر انقلابی نماید. در نتیجه اعمال قهر انقلابی در مبارزه علیه سرمایه‌داری جهت شکستن این نظم و رسیدن به سوسیالیسم لازمه ایجاد دولت پرولتری، یعنی دیکتاتوری پرولتاریاست. به عبارت دیگر نفی دیکتاتوری پرولتاریا، به طور روشن و شفاف به معنی نفی قهر انقلابی پرولتاریا در گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌باشد. حال بد نیست ببینیم که لنین در این باره چه می‌گوید:

"آموزش مارکس و انگلس درباره ناگزیری انقلاب قهری مربوط به دولت بورژوازی است. این دولت نمی‌تواند از طریق "زوال" جای خود را به دولت پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی، فقط از طریق انقلاب قهری می‌تواند انجام پذیرد." (دولت و انقلاب)

حال این سؤال پیش می‌آید: پرولتاریا برای چه می‌خواهد با قهر انقلابی پا بر جامعه نوین بگذارد؟ برای رشد دموکراسی طبقه‌اش و در نتیجه سیادت طبقاتی خودش و هدایت جامعه به سوی جامعه جهانی بی طبقه.

سیادت بر چه طبقه‌ای؟

اولاً بر طبقه سرمایه‌دار سرنگون شده که اجتناب ناپذیر و خارج از اراده جامعه، به طور مرتب در تلاش احیاء خود و کسب مجدد قدرت سیاسی است.

دوماً بر عناصر متمایل به سرمایه‌داری که اجتناب ناپذیر از روابط تولید کوچک و مناسبات سرمایه‌دارانه بین‌المللی ارزش اضافه، زاده می‌گردند. پرولتاریا باید بر این طبقه سیادت کند و بر اعمال براندازانه آن دیکتاتوری اعمال نماید. دیکتاتوری‌ای که ضامن گسترش دموکراسی پرولتری در زمینه‌های اقتصاد و سیاست سوسیالیستی و در جهت تکامل کلیه زحمتکشان جامعه است. روشن است که بورژوازی چنین دیکتاتوری‌ای را مطرود و با معیارهای خودش ضد انسانی باید بداند. ما با مثال کشور خودمان ایران می‌توانیم به قبح اندیشه رفیق مینه بیشتر پی ببریم. در ایران سرمایه‌داری با اهرم دولت جمهوری اسلامی جهت چپاول و سرکوب مردم، اعمال دیکتاتوری می‌کند. دولت جمهوری اسلامی یک دیکتاتور وحشی خونخوار است. همه متفق القول می‌گوئیم باید آن را با قهر انقلابی سرنگون نمود. بسیار عالی. بعد از سرنگونی، پرولتاریا می‌خواهد جامعه سوسیالیستی ایران را بنا نهد. در آن جامعه مثل روز روشن است که سرمایه‌داری ایران و عوامل سرنگون شده جمهوری اسلامی یعنی همان جانوران درنده‌ای که امروز حاکم هستند، با تمام قوا می‌کوشند تا پرولتاریا را سرنگون سازند و دوباره بساط جمهوری اسلامی را پهن کنند. چه باید کرد. آیا باید این عوامل براندازی و مخرب را سرکوب کرد و بر آن‌ها دیکتاتوری اعمال نمود یا این که نگران می‌ایستیم و لرزان و خجالت زده می‌گوئیم سرکوب نکنید زیرا "دیکتاتوری در هر شکل و شمایلی که باشد مطرود و ضد انسانی است." اگر رفیق مینه روی این موضع می‌ایستد چرا اصلاً باید رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کند که بعداً با چندین هزار قربانی از مردم بی‌گناه، دوباره سرکار آیند؟ در این جاست که پای مینه حسامی در اعمال قهر انقلابی جهت سرنگونی جمهوری اسلامی نیز میلنگد.

وقتی رفیق مینه حسامی با اندیشه رویزیونیستی خود، دیکتاتوری پرولتاریا را به طور خاص، مطرود و غیر انسانی می‌داند، نه خواست اعمال قهر انقلابی جهت بیرون رفتن از نظام سرمایه‌داری را دارد و نه خواست ساختمان سوسیالیسم و گسترش دموکراسی پرولتاریا و نه زوال طبقات و رسیدن به جامعه کمونیستی را خواهان است. مینه حسامی در اساس ترین اصول مارکسیسم تجدید نظر کرده و حساب‌اش را از مارکسیسم جدا نموده است. کافی است این افق بر کومله امروز حاکم گردد تا این سازمان را به سازمانی خالص بورژوا - لیبرال که فقط می‌تواند علیه جمهوری اسلامی نق بزند، تبدیل کند.

به همین دلیل و به جهت این افق تنگ است که رفیق مینه می‌گوید:

"شرط اساسی تحقق برنامه‌ای در جهت محو تأثیر این ستمگری و پیشبرد پروژه التیام آلام ناشی از این ستمگری سر کار آمدن یک حکومت کاملاً دموکراتیک در ایران است."

برای این که بار دیگر رفیق مینه شرمنده نشود این سؤال را مطرح نمی‌کنیم که در این حکومت فرضی او دموکراسی برای کیست؟ و دیکتاتوری‌اش برای چه کسی اعمال می‌شود؟ و یا شاید این حکومت فقط و مطلقاً دموکراتیک است. برای همه؟

این دورترین افق دید مینه حسامی است. به نظر نمی‌رسد که تمام رفقای که امروزه به گرد مینه جمع شده‌اند به چنین سرشکستگی ایده‌ولوژیکی تن دردهند و در مقابل چنین استراتژی‌ای سر تسلیم فرود آورند.

"حق استقلال و تشکیل دولت مستقل حق مسلم مردم کردستان است. مردم کرد کاملاً

محق است که آزادانه و فارغ از هر گونه فشار و اعمال نظری در یک فرآیند کاملاً آزاد و دموکراتیک در مورد چگونگی احقاق، اعمال و اجرای این حق تصمیم بگیرد. نتیجه چنین فرآیندی هر چه باشد برای همه قابل احترام و لازم الاجرا است. اگر مردم رأی به استقلال دادند، باید تلاش کرد که جامعه بین‌المللی امکانات لازم به لحاظ سیاسی و قانونی در جهت استقرار و تحکیم آن و تشکیل دولت مستقل کردستان را فراهم ساخته و در عین حال باید کلیه اقدامات لازم جهت به رسمیت شناختن و تثبیت آن را فراهم سازد.

حال به موضع واقعی و مورد باور او توجه کنید:

"معنای عملی آن برای مردم کرد نیز جدا شدن کردستان از بقیه خاک ایران است."

(نقل قول‌ها از نوشته رفیق مینه حسامی "پاسخ به چند سؤال" است.)

این یک موضع عام رفیق مینه است یعنی جدائی در هر شرایطی. چنانکه ملاحظه می‌شود، "فرآیند کاملاً آزاد و دموکراتیک" و "رأی مردم به استقلال" در پیچه اطمینانی است که فشارهای درونی طرفدارانش را تخفیف دهد و نیت اصلی خود را در پرده‌ای از ابهام نگهدارد. نقل قول‌های فوق نقطه نظرات اساسی‌ای هستند که بینش رویونیستی و استراتژی انحلال طلبانه مینه حسامی را بنا می‌نهد. این استراتژی عبارت است از:

خواست سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و برقراری یک رژیم سرمایه‌داری "دموکراتیک" بدون دیکتاتوری طبقاتی در ایران. خواست سوسیالیسم به علت حاکمیت دیکتاتوری مطرود و ضد انسانی پرولتری اساساً در تفکر مینه نمی‌گنجد.

از آن جایی که تعیین تکلیف نهائی قدرت سیاسی سر انجام به برپائی دیکتاتوری پرولتاریا که مطرود و ضد انسانی است میانجامد، باید از قهر انقلابی که مامای چنین جامعه‌ایست صرف نظر نمود. زیرا طبقه کارگر نباید، ابتدا به ساکن، اعمال قهر نماید. البته ایده‌ئولوگ انحلال طلبان کمی فراموش کرده است که از 5 هزار سال پیش تا کنون، طبقات استثمارگر، هم اعلام خشونت و قهر هم اعمال خشونت و قهر کرده‌اند، از دیدگاه مینه، صحبت از قهر انقلابی از طرف کمونیست‌ها، غلط است، زیرا ابتدا به ساکن است. اساساً وجود منحوس و فاشیستی جمهوری اسلامی دال بر این است که ابتدا این رژیم علیه طبقه کارگر و سایر زحمتکشان اعمال قهر و خشونت ضد انقلابی کرده است و اعمال قهر انقلابی و خشونت نسبت به این رژیم ثانویست و "ابتدا به ساکن" نیست.

به علت این که انحلال طلبان آگاهانه فراموش می‌کنند که در پس ماسک هر حکومت "دموکراتیکی" یک دیکتاتوری طبقاتی به نسیب کاملی اعمال قدرت می‌کند، خواهان پشتیبانی خواست‌های ملی به حق مردم زحمتکش کرد از طرف "جامعه بین‌المللی" - یعنی دولت‌هایی که پشتیبان و تشدید کننده ستم ملی توسط دولت‌های ارتجاعی محلی هستند - ، می‌باشد. در این‌جا ضروریست نکاتی در مورد مسئله ملی که به روشن شدن بیشتر موضع مینه حسامی کمک می‌کند را طرح نماییم:

ملت چیست؟ ملت عده‌ای از انسان‌ها هستند که در طول زندگی تاریخی طولانی با همدیگر دارای سرزمین مشترک، اقتصاد مشترک، زبان، آداب و رسوم و سنن مشترک هستند که در دوران سرمایه‌داری به صورت یک محدوده گردش سرمایه، در ضوابط نظام سرمایه‌داری به هم پیوند خورده‌اند. این ملت می‌تواند به صورت واحد، تحت یک قدرت سیاسی باشد مثل فرانسوی‌ها و یا

با دیگر ملل همجوار، داوطلبانه مثل فرانسوی‌ها و آلمان‌ها در سوئیس و یا به وسیله قهر مثل ملل در بند و تحت ستم در ایران تحت یک قدرت سیاسی به زندگی مشترک، تن داده باشند. در نتیجه هر ملتی از دو سو با کل جهان خود در رابطه است.

1- از سوی بورژوازی آن ملت: این بورژوازی برای این که بورژوازی بماند باید در عین وابستگی به سرمایه جهانی، برای بازار داخلی ملی خود با همه بورژوازی، چه بورژوازی ملل کوچک همجوار، چه بورژوازی‌ای که قدرت سیاسی عمومی آن کشور را تحت اختیار دارد و چه بورژوازی بزرگ بین‌المللی در مبارزه دائم باشد. از این جهت تمام تلاش این بورژوازی چسباندن خود به سرمایه بین‌المللی و در عین حال جدا کردن ملت خود از تمام دنیای سرمایه‌داری موجود با هدف کنترل بازار ملی خود است. لذا این بورژوازی منبع کینه ملی علیه ملل دیگر، منبع جنگ ملیت‌ها با هم، عامل تزریق منحط‌ترین تظاهرات فرهنگ بورژوازی بین‌المللی در بین ملت خود و عامل مهم در سرکوب هر نیروی داخل است که می‌خواهد فراملی عمل کند. این بورژوازی به طور دائم مشغول دیوار کشیدن به دور ملت خود است. در حالی که خودش خستگی‌ناپذیر مشغول بند و بست‌های فراملی است. در عین حال زمانی که این بورژوازی در تنگنای رقابت با بورژوازی بزرگتری قرار گیرد، برای فریب پرولتاریای ملت خود و کشیدن او در خدمت اهدافش، به هر رنگی در می‌آید: لباس مذهب می‌پوشد، سوسیالیست می‌شود، کمونیست می‌شود، ناسیونالیست می‌شود و... شاه در اواخر سلطنت‌اش به عتبات می‌رفت و با کف دست به آسمان گرفته دعا می‌خواند در عین حال پان ایرانیست سرسختی هم بود و...

در کردستان ایران، عبدالله مهتدی "سوسیالیست" دقیقاً سمبل چنین طبقه‌ایست.

2- از سوی طبقه کارگر آن ملت: این طبقه به طور عینی مجبور است برای مبارزه علیه بورژوازی خودی و غیر خودی (که همه خودی هستند) به جنبش بین‌المللی طبقه کارگر بپیوندد. در نتیجه برای جنبش کمونیستی که نماینده ایده نئولوژیک سیاسی این طبقه است، ماندن در مرزهای ملی به معنی پیشانی بر خاک مالیدن در مقابل بورژوازی است. به ویژه اگر زمانی بورژوازی این ملت در اپوزیسیون باشد، طبقه کارگر این ملت باید با افشای ایده‌نئولوژی بورژوازی و رها کردن خود از دام گرایش‌های ارتجاعی و محدود کننده ملی، پا را از این محدوده فراتر نهد. فراتر رفتن از محدوده ملی برای پرولتاریای ملتی تحت ستم مثل ملت کرد و یا آذربایجانی و... در شرایط مختلف تظاهرات مختلف دارد. مثال:

- در شرایطی که بورژوازی در قدرت سیاسی ضعیف است و امپریالیستها در گیر و دار همدیگر هستند، پرولتاریای ملت تحت ستم می‌بایست در تقابل با ایده‌نئولوژی بورژوازی که می‌خواهد از ترس پرولتاریای خودی به قدرت سیاسی سرمایه پناه ببرد و یا به امپریالیسم بپیوندد، با قدرت عمل کند و اگر مجموعه طبقه کارگر تحت قدرت سیاسی کشوری نتوانست قدرت را در دست گیرد، قلمرو جغرافیایی خود را مستقل نماید و دیکتاتوری طبقاتی خود را مستقر سازد تا از آن سکو بتواند به همسنگرهای طبقاتی‌اش در اقصا نقاط کشور و جهان خدمت کند. این استقلال حتی اگر یک روز هم باشد، برای طبقه کارگر ارزش والائی دارد.

- اگر پرولتاریای مجموعه کشور در جریان انقلاب ضد سرمایه‌داری، به سوی سوسیالیسم و استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا رهنمون هست، پرولتاریای ملت تحت ستم باید علیه بورژوازی خود که دقیقاً در این لحظه تاریخی می‌خواهد منطقه جغرافیایی خود را از کل

کشور جدا کند، بایستد و در بنای سوسیالیسم و آزادی واقعی تمام ملیت‌های در بند آن کشور سهیم گردد. در این شرایط هر جدا شدنی در خدمت بورژوازی و نهایتاً در خدمت امپریالیسم میباشد. در نتیجه مسئله جدائی و یا عدم جدائی بستگی به این دارد که در چه شرایط تاریخی هر کدام به پرولتاریای آن ملت و ملل دیگر خدمت می‌کند. در نتیجه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، باید عملاً به حق پرولتاریای آن ملت در سرنوشت خویش بیانجامد. در غیر این صورت حق ملل چیز جز درخواست بورژوازی نیست.

- در شرایطی که جبهه امپریالیسم در منطقه ملی یک ملت، قوی و رژیم و قدرت سیاسی آن هم در قلمرو کشوری، قدرتمند به نظر میرسد، کمونیست‌ها که نماینده ایده‌ئولوژیک - سیاسی طبقه کارگر هستند می‌بایست اولاً بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدائی و ایجاد دولت مستقل پافشاری کنند. تا در شرایط مساعد و در مبارزه علیه ایده‌ئولوژی و سیاست بورژوازی خودی بتوانند با استقلال در منطقه خود قدرت سیاسی خود را حاکم گردانند و در عین حال سرتاسری عمل کنند تا کل طبقه را نمایندگی کرده و شرایط را برای سرنگونی دولت سرمایه‌داری و ساختمان سوسیالیسم فراهم آورند. این شرایط دقیقاً شرایط کنونی ایران و پرولتاریا و کمونیست‌های ملت کرد است.

در این شرایط رفیق مینه حسامی با نفرت از دیکتاتوری پرولتاریا در نتیجه پس رفتن از اعمال قهر انقلابی و ارائه استراتژی یک دولت دمکراتیک برای ایران به جای یک دولت سوسیالیستی، و جدائی به هر ترتیب از ایران به عنوان شرط پایان ستمگری، در جبهه سرمایه‌داری کرد قرار گرفته است.

همان طور که خواننده ملاحظه می‌کند، استراتژی رفیق مینه حسامی 180 درجه با استراتژی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن یعنی کومله در تقابل است.

به این جهت تلاش و کوشش بی وقفه آن‌ها علیه حزب کمونیست، فقط جهت برداشتن نام حزب کمونیست ایران از "روی" کومله نیست بلکه در واقع تلاش و کوشش بی وقفه آن‌ها در استحاله کومله و تغییر استراتژی انقلابی و رادیکال آن است. آن‌ها مصمم هستند استراتژی سوپر ناسیونالیستی خود را بر کومله تحمیل کنند. به طوری که در فوق ملاحظه می‌شود، این استراتژی شکل دیگری از همان استراتژی عبدالله مهندی است البته با کاستی‌های بیشتر.

استراتژی حزب کمونیست ایران، اهداف جهان شمول یعنی خدمت به انقلاب جهانی است. در استراتژی رفیق حسامی این مسئله اساساً محلی از اعراب ندارد.

استراتژی حزب کمونیست سرنگونی نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و ساختمان سوسیالیسم و برپائی دیکتاتوری پرولتاری در ایران است و تنها در این روند و با تحقق این استراتژی طبقه کارگر ایران، منجمله طبقه کارگر و زحمتکشان کردستان به آزادی واقعی میرسند و شرایط برای رفع ستم ملی فراهم می‌گردد. در نتیجه پشتیبانان بین‌المللی زحمتکشان گرد جهت به رسمیت شناخته شدن، زحمتکشان ایران و جهان هستند.

این استراتژی هم، برای رفیق حسامی محلی از اعراب ندارد. او از چیزی که خیلی می‌ترسد، انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری "مطرود و ضد انسانی" پرولتاری در ایران است. و به چیزی که می‌اندیشد، جدا شدن ملت کرد از منطقه تحت قدرت پرولتاری در ایران است که از پشتیبانی بین‌المللی نیروهای "دمکراتیک" برخوردار باشد.

و اما بحث جالب رفیق مینه با رفیق صلاح مازوجی در زمینه مسئله ملی:

رفیق صلاح مازوجی در مورد مسئله ملی و انحراف راست رفیق مینه در این زمینه، موضعی دارد به این

قرار:

در جواب مینه حسامی که می‌گوید: "رهائی نهائی زیر بار زور و ستمگری ملی تنها از راه استقلال ملی و تشکیل دولت مستقل تامین می‌شود." (تکیه از صلاح مازوجی) رفیق صلاح چنین موضع انقلابی حزب را توضیح می‌دهد:

"سؤال این است که چرا مثلاً در شرایطی که دولت انقلابی و کارگری در ایران بر سر کار است و این دولت حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را اعلام کرده و زمینه‌های مادی استفاده از این حق و هم چنین زمینه‌های احقاق حقوق برابر را نیز در تمام زمینه‌ها فراهم آورده است، رفیق مینه ما باز هم جدائی و تشکیل دولت مستقل کردستان را تنها راه رفع ستمگری ملی می‌داند. مگر نه این است که در آن شرایط فرضی این بورژوازی کرد خواهد بود که نمی‌خواهد به زیر حاکمیت دولت کارگری برود و شعار جدائی را سر می‌دهد..."

در برابر این موضع گیری و سؤال، رفیق مینه حرفی برای جواب ندارد. سکوت مطلق است و شکست موضع راست روانه‌اش در جلوی چشمان ما. ولی در مواضع خود رفیق صلاح نقطه ضعفی است که مینه حسامی به جای برخورد به سؤال فوق و جواب به آن به موضع ضعیفی در حزب حمله می‌کند که جواب رفیق صلاح از آن هم ضعیف‌تر است. مینه حسامی می‌گوید:

"رهبری حکما مدتی پیش حق شهروندی را مطالبه می‌کرد. ما فکر می‌کنیم حق شهروندی نه تنها این ستم را حل نمی‌کند حتی آن را کم هم نمی‌کند. حق شهروندی حق افراد است و حتی پاسخ حق گروهی را هم نمیدهد چه رسد به یک ملت." رفیق صلاح چنین جواب میدهد:

"حق برابر شهروندی با ملت بالا دست در تمام زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای کومهله یک مقوله حقوقی مستقل از شرایط عینی تحقق آن نیست و ضمانت اجرائی آن به حکومت برآمده از انقلاب کارگران سپرده شده است، در چنین شرایطی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست دارد مردم کردستان نه فقط از لحاظ رسمی و حقوقی بلکه به طور واقعی و عملاً به شهروندان برابر در ایران تبدیل می‌شوند."

این واقعیتی است که موضع حزب کمونیست ایران در مورد حل مسئله ملی، به حق برابر شهروندی خلاصه نمی‌شود. رفیق حسامی در گفتار خود می‌خواهد چنین تصویر نادرستی از موضع حزب را به خواننده تلقین کند. موضع حزب دقیقاً موضع رفیق صلاح مازوجی است یعنی ربط حل مسئله ملی و انقلاب سوسیالیستی و رفع ستمگری در این نظام اجتماعی. ولی طرح حق برابر شهروندی در رابطه با مسئله ملی در سوسیالیسم یک طرح نادرستی است که حل مسئله ملی را ناتمام می‌گذارد. چرا؟

اگر از حق برابر شهروندی از لحاظ صوری یعنی قانون اساسی، که کاذب است، بگذریم، تمام فارسها در ایران دارای حق شهروندی برابر واقعی نیستند. یک فارس زحمتکش وقتی علیه یک فارس بانفوذ و سرمایه‌دار به محکمه می‌رود، کلیه حقوق برابر شهروندی‌اش پامال می‌شود. حق شهروندی برابر برای مردم فارس و کرد و بلوچ، فارغ از مسئله ملی در دوران سوسیالیسم تحقق مییابد. به این جهت مسئله حقوق شهروندی واقعی که یک مقوله اجتماعی افراد است باید کاملاً از مسئله ملی و حق آن جدا گردد.

خطر عدم جدائی مقوله حق شهروندی و مقوله رهائی از ستمگری ملی در چیست؟ همه ما بر این مسئله که رفع ستمگری ملی در یک کشوری که ملل گوناگون تحت یک قدرت سیاسی قرار دارند فقط در دوران سوسیالیسم امکان دارد، متحد و موافقیم. (البته رفیق مینه رفع این ستمگری را از یک جامعه دمکراتیک میطلبد) در دوران سوسیالیسم تمام شرایط آزادی ملی فراهم است. این موضع معنای دیگری را نیز در درون خود نهفته دارد و آن این که هنوز مسئله ملی به علت وجود طبقات در دوران سوسیالیسم به حل کامل و نهائی دست نیافته است. بلکه شرایطش فراهم است. نظام سوسیالیستی باید به خصوصیات مثبت ملی ملت‌ها، در طول تاریخش، دامن بزند. وقتی ما در این مقطع تاریخی از حق برابر شهروندی واقعی در رابطه با مسئله ملی سخن به میان می‌آوریم، خصوصیات ملی را به سطح فرد می‌رسانیم. یعنی هر فردی آزاد است که خود را آنطور که هست بروز دهد. وقتی در مورد مسئله ملی کار به این‌جا رسید، تکامل خصوصیات انقلابی ملی که پرولتاریای یک ملت را با تمام خصوصیات و ویژگی‌هایش به پرولتاریای جهانی وصل می‌کند و می‌بایست توسط کل پرولتاریای کشور و دولت سوسیالیستی دقیقاً برنامه ریزی و کنترل شود، به سطح حقوق فردی و شهروندی تنزل می‌یابد. این واقعیتی است که در جامعه سوسیالیستی هم، پرولتاریای کرد، کردی صحبت می‌کند، کردی میرقصد، کردی لباس میپوشد، کردی جشن میگیرد و غیره. تمام این خصوصیات خوب و تاریخی باید در مجموع مورد توجه پشتیبانی و تکامل قرار گیرد و تا به آن درجه‌ای رشد داده شود که با طبقات نفی گردد. این وظیفهء تخطی ناپذیر وقتی در مقابل و یا در کنار حقوق شهروندی واقعاً برابر قرار می‌گیرد، نفی می‌گردد و یا به فراموشی سپرده میشود. این واژه را اولین بار منصور حکمت که می‌خواست خود را از شر مسئله ملی راحت سازد، طرح نمود. جا دارد که رفقای حزب کمونیست، این انحراف را تصحیح کنند و مسئله ملی در دوران سوسیالیسم را نیمه کاره نگذارند.

به هر حال، انحلال طلبان، در انطباق با استراتژی اشان که من به طور مبسوط به شرح آن پرداختم، سیاستی از آن غم انگیزتر ارائه می‌دهند. من مجبور هستم در این جا نیز اساسی ترین نکته نظرات مینه حسامی را بیآورم. او در برخورد به موضع درست و رادیکال رفیق صلاح مازوجی، که می‌گوید:

"کمونیست‌ها خواهان نوع معینی از انقلاب هستند. خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی به نیروی طبقه کارگر آگاه و متشکل هستند. سرانجام پیامدهای انقلابی 1357 باید این درس و تجربه را برای نیروهای چپ و رادیکال و همه، دربر داشته باشد که با پافشاری بر سر نگرانی خواهی حتی نمی‌توان مرز و خط فاصل خود را با جریانات ارتجاعی بورژوازی به روشنی ترسیم نمود..."

چنین اظهار نظر می‌کند:

"من این گونه فرمول‌بندیها را درست نمی‌دانم و معتقدم که فعالین ما را به ویژه در داخل با مواضع و حرکات نسنجیده مواجه خواهد کرد. واضح است که تلاش ما بر فراهم آوردن شرایطی استوار است که در آن کارگران و زحمتکشان... بتوانند قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست بگیرند... اما علیرغم تلاش ما، کسب قدرت سیاسی در فردای انقلاب آتی در ایران از سوی طبقه کارگر امری حتمی و ضمانت شده نیست... توده‌های مردم اگر شرایط مناسبی فراهم گردد، لحظه‌ای از سرنگونی این رژیم... دریغ نخواهند کرد و فکر خود را هم زیاد به این امر که نکند آن چه که

انقلاب 57 رویداد و طبقه کارگر و چپ قدرت را به دست نگیرند، مشغول نخواهند کرد... فراموش نکنیم که اکثریت جمعیت ایران را جوانان تشکیل می‌دهند... آن‌ها چیزی از تجربه‌ای که از آن صحبت می‌شود را به خاطر ندارند... نباید ذهن افکار عمومی را با طرح چنین فرمولهایی مشوش کنیم که گویا فعلا می‌بایست پیش از هر چیز به لیبرالها پرداخت. در حال حاضر اولین اقدام، مضاف بر آگاه‌گری و تلاش در جهت سازمان دادن کارگران و توده‌های مردم ناراضی و عاصی از رژیم، پیشبرد مبارزه‌ای متحد و همه جانبه علیه نظام مرتجع و جنایتکار ج.ا. به منظور سرنگونی این رژیم است." (پاسخ به چند سؤال)

این است هسته آن سیاستی که بر مبنای استراتژی فوق به دقیق‌ترین وجهی تنظیم شده است. البته دم خروس در این نقل قول پیدا است. وقتی محور وجودی جامعه سوسیالیستی یعنی مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و مهمترین اهرم آن دیکتاتوری "مطرود و ضد انسانی" پرولتاریا نفی شود، گفتن "واضح است که تلاش ما بر فراهم آوردن شرایطی استوار است که در آن کارگران و زحمتکشان... بتوانند قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست بگیرند" جز برای فریب و پرده پوشی جهت ماندن در نظام سرمایه‌داری، چیزی نیست. ولی به هر جهت، چون مینه تلاش دارد که وانمود کند هنوز مارکسیست است، من بحث خودم در این مورد را با نقل قولی از مارکس و انگلس شروع می‌کنم:

"وجه تمایز کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتری تنها در آن است که از یک سو در مبارزات پرولترهای ملت‌های گوناگون منافع مشترک مجموعه پرولتاریا را که منافع مستقل از ملت است، برجسته می‌کنند و برای آن ارزش قائل‌اند و از سوی دیگر در مراحل گوناگون گسترش مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی همیشه بیانگر منافع جنبش در مجموع آن هستند." (مانیفست - پرولترها و کمونیست‌ها)

مارکس و انگلس در این نقل قول از دو وظیفه کمونیست‌ها صحبت به میان آورده‌اند. حرکت عمومی کمونیست‌ها بر مبنای منافع طبقاتی - جهانی پرولتاریاست. این منافع در ورای منافع ملی، قومی و طبقات غیر پرولتری، قرار دارد. از این نقطه نظر کمونیست‌ها می‌بایست به طور مستقل ایده‌نولوژی، سیاست و تاکتیک‌های خود را روشن و شفاف مطرح کرده، تبلیغ نموده و در تقابل با کل طبقات جامعه قرار دهند. کمونیست‌ها باید بدون رحم، بدون گذشت، بدون کوچکترین تزلزلی، بتوانند، ایده‌نولوژی، سیاست و تاکتیک‌های طبقات غیر پرولتری را مورد نقد قرار دهند و بی اعتباری و ارتجاعی بودن آن‌ها را به اثبات برسانند. کمونیست‌ها باید بتوانند در مقابل آلترناتیوهای ارتجاعی طبقات غیر پرولتری، آلترناتیو مترقی، پیشرونده و انقلابی خود که چیزی جز جامعه سوسیالیستی و کمونیستی نیست، تشریح کنند و تصویر حتی‌المکان دقیقی از آن را به جامعه ارائه دهند. وقتی مینه حسامی می‌گوید: "من این گونه فرمول‌بندیها را درست نمی‌دانم و معتقدم که فعالین ما را به ویژه در داخل با مواضع و حرکات نسنجیده مواجه خواهد کرد"، عملا از این وظیفه اساسی و اجتناب‌ناپذیر کمونیستی که مارکس و انگلس با شفافیت آن را مطرح می‌سازند، شانه خالی می‌کند و به نفع ایده‌نولوژی غیر پرولتری کنار می‌رود. رسالت دیگر کمونیست‌ها این است که بیانگر منافع جنبش در مجموع آن باشند.

سؤال این است: منافع جنبش در مجموع آن در لحظه فعلی کشور ما چیست؟ یعنی خواست عمومی مردم زحمتکش ایران در این مرحله تاریخی چیست؟ این خواست چیزی نیست جز سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و قطع نفوذ امپریالیسم در ایران. در چنین روندی

اکثریت مطلق مردم ما منافع مشترک دارند. البته با آلترناتیوها و طرح‌های مختلف. چه عواملی بیش از همه این خواست عمومی مردم را تهدید می‌کند و به سمت ناکامی میکشاند؟ اولاً رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و دوماً یا به پای آن، همراه آن، در خدمت آن و در دشمنی با انقلاب مردم، ایده‌نولوژی سرمایه داری در بین مردم و خطر حاکمیت این ایده‌نولوژی بر جنبش مردمی. امروزه در ایران سلطنت طلبان، بخشی از ناسیونالیست‌ها، بعضی از روشنفکران طبقات بالا و یا مرفه و بورژوازی ملل در بند در ایران، مثل دارو دسته عبدالله مهدی، عصای سحر آمیز نجات مردم را در آمدن امپریالیسم آمریکا و از این طریق سرنگونی جمهوری اسلامی می‌دانند. این‌ها حاملین ایده‌نولوژی نئولیبرالیسم در جامعه ما هستند. آیا میتوان با وحدت و کنار آمدن با چنین ایده‌نولوژی‌ای به وابستگی کشور، استثمار و استعمار مردمی ستم دیده پایان داد؟ آیا نباید ریشه‌ها این ایده‌نولوژی را در حرکت مبارزاتی مردم خشکاند. البته مینه حسامی از این فرمولبندی‌ها خوشش نمی‌آید. و این خوش نیامدن در تقابل با آزاد شدن انرژی لایتناهی مردم زحمتکش در انقلاب اجتماعی آینده است. تجربه دوران اخیر جنبش در کردستان نشان داده است که بدون مبارزه مرگ و زندگی با ایده‌نولوژی نئولیبرالیستی سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی، پیشرفت و گسترش مبارزات مردم کردستان، خواب و خیالی بیش نیست.

تا آنجائی که من حزب کمونیست ایران را میشناسم، این حزب بر مبنای استراتژی و سیاست رادیکالاش معتقد است که اگر ما بتوانیم مبارزه قاطعی را علیه لیبرالیسم جلو ببریم و مردم را از خطر این اندیشه آگاه گردانیم، می‌توانیم با تمام نیروهائی که مایل به مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم جمهوری اسلامی هستند، متحد شویم. ولی ملات و مایه این اتحاد باید یک پروسه مبارزه ایده‌نولوژیک سرسخت علیه انحرافات لیبرالی در جامعه ما باشد.

همان طور که پیشرفت و گسترش آینده حزب کمونیست ایران در گروه مبارزه همه جانبه با انحلال طلبی و تظاهرات ایده‌نولوژیک آن است، همان طور هم سازماندهی مبارزات مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی و سرنگونی آن، در گروه پیش برد مبارزه ایده‌نولوژیک درونی علیه لیبرالیسم و سازشکاری است.

از جانب دیگر هستند بسیار سازمان‌ها و عناصری در جامعه ما که برای حفظ میهن از شر امپریالیسم آمریکا، نسخهء جبهه واحد با رژیم سرمایه‌داری و فاشیستی جمهوری اسلامی را می‌پسند. این عناصر و سازمانها سعی دارند مبارزه مردم را برای رژیم قابل تحمل نمایند. آن را تا سطحی پائین بکشند که رژیم آن را بپذیرد. انقلاب قهرآمیز را به انقلاب مخملی و وحدت و یگانگی زحمتکشان را به وحدت و یگانگی با رفرمیست‌های درون و بیرون حکومت، تبدیل نمایند. این نیروها حتی سرنگونی رژیم منحنظ و فاشیستی کنونی ایران را هم برنمی‌تابند و در بین مردم مرتباً زهر میپاشند.

نیروهائی نیز در جامعهء امروزی ما، حاضر هستند که در سرنگونی جمهوری اسلامی شرکت کنند ولی با تمام قوا علیه طبقه کارگر و کمونیست‌ها در ستیز و پیکارند. این نیروها نیز به نوعی مکنده‌های آینده امپریالیسم در ایران هستند.

چنانکه ملاحظه می‌شود، دشمن بیرونی - جمهوری اسلامی - با اتکاء به دشمن درونی - سازشکاری، لیبرالیسم و نئولیبرالیسم - می‌تواند جنبش مردم را سرکوب کند. دشمن درونی جنبش مردم را به بیراهه می‌کشاند و دشمن بیرونی آن را قطعه قطعه نابود می‌کند. این چنین است روابط این دو دشمن قداره بند جنبش پرولتری و عمومی مردم ما.

انحلال طلبان در مقابل این ایده‌های ارتجاعی درونی تسلیم می‌شوند. مینه حسامی از این فرمولها

خوشش نمی‌آید چون "من این گونه فرمول‌بندیها را درست نمی‌دانم و معتقدم که فعالین ما را به ویژه در داخل با مواضع و حرکات نسنجیده مواجه خواهد کرد." و "اکثریت جمعیت ایران را جوانان تشکیل می‌دهند... آن‌ها چیزی از تجربه‌ای که از آن صحبت می‌شود را به خاطر ندارند... نباید ذهن افکار عمومی را با طرح چنین فرمولهایی مشوش کنیم که گویا فعلا می‌بایست پیش از هر چیز به لیبرالها پرداخت."

اولاً، هیچ کس نگفته است که پیش از هر چیز باید علیه مشی لیبرالی در جامعه مبارزه نمود. بلکه پیش برد همپا و هماهنگ مبارزه در این دو جبهه مطرح گردیده است. در نتیجه خوب است رفیق حسامی صداقت بیشتری از خود نشان دهد.

دوماً، دقیقاً به علت این که این اکثریت جوان کشور ما تجربه گذشته را ندارند و خطر لیبرال‌ها را نمی‌شناسند، - که نشان داده‌اند در جربان زندگی بیش از مینه حسامی آن را شناخته‌اند - می‌بایست با شدت و حدت بیشتری این تجربه را بین آن‌ها برد نه این که لنگ انداخت و تسلیم شد. در عین حال دلیل رفیق مینه که چرا از مبارزه قاطع علیه خط و ربط لیبرالی خوشش نمی‌آید، بسیار مضحک است. چون ایشان می‌ترسند بعضی فعالین کومله دچار مواضع و حرکات نسنجیده شوند.

آیا طفره رفتن و کنار گذاشتن اساسی‌ترین وظیفه کمونیستی که عبارت است از آگاه کردن توده زحمتکش از مبارزه حاد طبقاتی و مبارزه علیه نفوذ ایده‌ئولوژی بورژوازی در جنبش، به بهانه جلوگیری از مواضع و حرکات نسنجیده چند کادر کمونیست، مضحک نیست، ببخشید، کوتاه اندیشانه و غم انگیز نیست؟

بدین ترتیب سیاست انحلال طلبی مینه حسامی چنین خود را مینمایاند:

به ایده‌ئولوژی لیبرالی آتش بس بدهیم، نیروهای زحمتکشان و پرولتاریا را سازمان داده و در جریان وحدت با لیبرالها رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون سازیم و یک دولت "دمکراتیک" بنا نهیم.

فقط یک پرائتز کوچک برای عطف توجه مینه حسامی: (تمام دولت‌های "دمکراتیک" در جهان امروز، دشمنان قسم خورده حل مسئله ملی به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان آن ملت هستند.) به نظر میرسد تکلیف استراتژی و سیاست مینه حسامی روشن است: استراتژی برقراری یک دولت "دمکراتیک" و با سیاست آتش بس به ایده‌ئولوژی لیبرالی در جامعه و وحدت با لیبرالهای فراغ‌البال.

بر مبنای خصلت و گرایش طبقاتی چنین استراتژی و سیاستی است که رفیق انحلال طلب ما به هیچ وجه وجود یک حزب کمونیستی سرتاسری را بر نمی‌تابد. از این جهت حزب کمونیست ایران که در تلاش برای ایجاد یک حزب پرولتری سرتاسری است، باید منحل شود. دلیل ظاهری مینه حسامی برای انحلال حزب کمونیست ایران این است که:

"وجود اسمی حکا در عمل بخشی از توان و انرژی کومهله را به خود مشغول کرده است... حکا از صدور اولین اطلاعیه و اعلام موجودیت‌اش با بی‌اعتنائی چپ در ایران مواجه شد. این در حالی بود که همان موقع چپ ایران نگران تحولات آتی کومهله بود."

اگر ما قدری از نظر تاریخی به عقب بنگریم، در می‌یابیم که روال اوضاع، یعنی روال تاریخ به گونه‌ای دیگر از آن چه مینه می‌گوید، پیش رفته است.

وجود رژیم فاشیستی محمد رضا شاهی و دام گسترده سازمان ساواک بر سر راه مبارزین به

ویژه کمونیست‌ها، همه سازمان‌های کمونیستی آن دوران را به این واقعیت رسانده بود که برای نفوذ در بین زحمتکشان و تبدیل شدن به وزنه‌ای در حرکت به پیش جامعه، باید یکی شوند. بسیاری از این سازمان‌ها، به طور روشن شعار وحدت جنبش کمونیستی ایران را مطرح می‌کردند.

در آن روزگار، این شعار در سطح شعار و حرف باقی نماند. بین بسیاری از سازمان‌ها به علت ضرورت فوق، تماس گسترده‌ای برقرار شد و روابطی برای تبادل نظر به وجود آمد. بر این زمینه، مبارزه حاد ایده‌ئولوژیک نیز بین این نیروها درگرفت. محور این مبارزه ایده‌ئولوژیک عبارت بود از: خط مشی چریکی و یا خط مشی توده‌ای.

گسترش روابط سازمان‌های جنبش کمونیستی تا به آن درجه بود که وقتی سیروس نهاوندی توسط ساواک و برای به دام انداختن کمونیست‌ها "سازمان آزادی بخش خلق‌های ایران" را به وجود آورد، توانست از طریق همین ارتباطات فشرده بسیاری از انقلابیون کمونیست از همه‌ی سازمان‌های درگیر را به دام اندازد.

اهمیت درک این مرحله تاریخی از روابط و بحث‌های کلیدی جنبش کمونیستی در آن است که ضرورت مسئله وحدت جنبش کمونیستی را در آن دوران، به طور روشن در جلوی ما قرار می‌دهد.

در جریان انقلاب و تا مدتی بعد از آن که رژیم تازه پای ایران هنوز تثبیت نشده بود، و به این دلیل هم همه سازمان‌ها امکان فعالیت علنی به دست آوردند، در لحظه تاریخی کوتاهی، تعدادی از سازمان‌ها با هم متحد شدند و سازمان بزرگتری به وجود آوردند ولی بعد از آن تا مدتی کوتاه مسئله وحدت آن درخشندگی سابق را از دست داد.

مبارزات حماسه آفرین مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی ایران، باعث یورش وحشیانه نیروهای نظامی به کردستان گردید. در این مرحله تاریخی، کومله با سازمان دادن توده‌های زحمتکش در کردستان و شروع مبارزه مسلحانه، توانست این حملات را دفع کند. شهر سنندج سه بار دست به دست شد و هنگی از ارتش جمهوری اسلامی در راه پناه به کلی نابود گردید. مناطق وسیعی از کردستان به مناطق آزاد شده تبدیل شد. کلیه سازمان‌های کمونیستی در اثر یورش رژیم و از دست دادن بسیاری از هم‌زمانشان، مجبور شدند به این مناطق پناه ببرند کومله در این دوران محور فعالیت و مبارزه توده‌ای و مسلحانه کمونیستی علیه رژیم فاشیستی ایران بود.

ولی رژیم ایران با بسیج بالای نیروهای خود و حتی مردم عادی و با یاری استراتژهای اسرائیلی، توانست گام به گام، خونین و دردآلود کلیه نیروهای موجود در کردستان، منجمله کومله را در سمت مرزهای عراق و در خاک عراق عقب براند. در این اوضاع بحرانی که سازمان‌ها در اثر ضربات رژیم کاملاً ضعیف شده بودند، مسئله وحدت جنبش کمونیستی بار دیگر با شدت و حدت خود را نشان می‌داد. از آنجائیکه کومله به علت مواضع و تجربیاتش مایل نبود در چهار چوب ملی باقی بماند، و ضرورت مبارزه کارگران و زحمتکشان همه ملیت‌های ایران را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی احساس می‌کرد، دستی باز برای مذاکره جهت وحدت با سازمان‌های کمونیستی موجود در کردستان، داشت. به این دلیل بین رهبری کومله و سازمان‌های موجود در منطقه نشست‌های بسیاری برای وحدت صورت گرفت. از جمله این سازمانها، سازمان چریک‌های فدائی خلق، حزب رنجبران ایران، اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)، سازمان رزمندگان، سهند و... را می‌توان نام برد.

دقیقاً تحت چنین ضرورت و شرایطی بعضی از سازمان‌ها و یا افرادی از آنها توانستند حزب

کمونیست ایران را به وجود آورند و کومله با 98% آرای موافق، به حزب کمونیست ایران پیوست. در نتیجه حزب کمونیست ایران ناشی از یک ضرورت اجتناب ناپذیر پا به عرصه وجود گذاشت. این که این حزب چه نامی داشته باشد، تعیین کننده ضرورت وجودی آن نیست. بلکه وجود زحمتکشان و کمونیست‌های پراکنده و جمهوری اسلامی سازمان داده شده، تعیین کننده این ضرورت بود و هنوز هم هست. به این جهت "حزب کمونیست ایران" فقط یک اسم نیست. بلکه یک تاریخ است. یک ضرورت تاریخی است. بر خلاف ادعای رفیق مینه حسامی، از آن تاریخ به بعد انقلابیون کمونیست ایران با علاقه‌ای مفرط چشم بر سرنوشت حزب کمونیست ایران به عنوان یکی از سازمان‌های کمونیستی و اتفاقاً بزرگترین آن‌ها چشم دوخته‌اند. برای سازمان‌های کمونیستی ایران سرنوشت بزرگترین حزب کمونیستی در این کشور، مهم و می‌توان گفت تعیین کننده است. حال بد نیست بار دیگر به درک مینه حسامی از وجود حزب کمونیست ایران رجوع کنیم:

"از نظر ما صورت مسئله بر این پایه قرار دارد که تشکیلات موجود در دنیای واقع همان کومله است که نام حزب کمونیست ایران را نیز یدک میکشد." و یا "حکا هیچ چیز نیست الا کومله...". (از مقاله کومله قربانی جاه طلبی‌های سیاسی)

این تصویر اولاً یک تصویر مغرضانه است و در ثانی تصویری است که واقعیات تاریخی را منعکس نمی‌کند. در امروز نیز حزب کمونیست ایران دارای ده‌ها کادر فعالیت که کوچکترین تجربه فعالیت در کومله را نداشته‌اند. آن‌ها در صفوف حزب کمونیست ایران بسیج شده و پرورش یافته‌اند. بسیار از این مبارزین حتی یک کلمه کردی هم نمی‌دانند به طوری که عده‌ای مترجمه مجبور هستند گفتار رفقای را که در نشست‌های عمومی حزب کردی صحبت می‌کنند، برای آن‌ها ترجمه کنند. حداقل همه می‌توانند کادرهای غیر کرد را در فعالیت‌های خارج از کشور بشناسند و ببینند. در داخل کشور نیز شواهد زنده و گویائی وجود دارد که خط سیاسی حزب کمونیست ایران در بین کارگران گام به گام جا باز می‌کند.

در این‌جا برای رفع خستگی از این نوشته، بد نیست به طنزی که رفیق مینه حکایت می‌کند گوش فرا دهید:

"راستش معلوم نیست رفیق صلاح چرا سنگ حزبی را به سینه می‌زند که دیگران برایش درست کرده و همه سازندگان هم آن را به خاطر بی خاصیت بودنش رها کرده و رفتند. آیا آن‌ها عقلشان را از دست داده بودند که این حزب را برای شما جا گذاشتند؟"

برای خواننده کاملاً روشن است که حزب کمونیست ایران تحت چه شرایط و ضرورت‌های تاریخی پا به عرصه میدان گذاشت. ولی باید به رفیق مینه گفت که آن‌هایی که رفتند، عقل شان را از دست ندادند، مواضع انقلابیشان را از دست دادند، بخشی از آن‌ها از محیط مبارزه سخت طبقاتی فرار کردند، حزب را به انشعاب کشیدند و در محیط امن و پر زرق و برق خارج از کشور برای همیشه لنگر انداختند و حزب خلص و ناب کارگری را هم بنا کردند و بخش دیگر به امید تکه استخوانی از سفره آمریکا هنوز هم که هنوز است در کردستان له له می‌زنند.

از جانب دیگر این واقعیتی است که حزب کمونیست ایران سرتاسری نیست، ولی باید بشود و برای این که بشود، باید رفقای حزب به جای نق زدن، مسئله آفریدن، دنبال نخود سیاه رفتن، به سرتاسری شدن حزب یاری رسانند. باید با انتقادات سازنده و تصحیح خط حزب، به جلو نگاه کنند و به پیش بروند نه این که سدی در مقابل آن باشند و انحلال آن را طلب نمایند.

یکی از آس‌های رفیق مینه این است که مرتب تکرار کند:

"اما اکنون میبینیم که با گذشت بیش از 23 سال از تشکیل آن، هنوز این حزب نه فقط در جذب و متشکل کردن این نیروی بالقوه لازم اجتماعی برای یک انقلاب سوسیالیستی دور و نقشی را ایفا نکرده است، نه تنها قدمی در راه جذب، فشرده ساختن و به هم نزدیک کردن این نیروی بالقوه انقلابی و اجتماعی بر نداشته است، نه تنها در عرصه بسط تئوری مارکسیستی انقلاب اجتماعی کار در خوری را انجام نداده است، بلکه مستمرا روند رو به افولی را طی می‌کند و متأسفانه حتی پیوسته سرمایه انسانی و متشکل کننده خود را هم از دست داده است و می‌دهد... بعد از گذشت حدود یک ربع قرن در بند کشاکش بودن و یا نبودن هویت خود قرار دارد..."

ما باید بپذیریم که خط مشی حزب کمونیست ایران دارای نارسائی‌هایی است ولی این نارسائی‌ها عامل اصلی معضلات سرتاسری نشدن حزب تا کنون نیستند.

عوامل اصلی بازدارنده حزب کمونیست ایران عبارتند از

1- عامل بیرون. این عامل هم بیرونی است و هم درونی و آن مربوط به شکست تاریخی جنبش کمونیستی از بورژوازی بین‌المللی و تیره و تا شدن افق سوسیالیستی توسط نیروهای سیاه بین‌المللی در افکار توده‌هاست.

2- عامل درونی. یعنی اخلال ایده‌ئولوژیک سیاسی خط غیر پرولتری علیه خط رادیکال و انقلابی حزب جهت باز داشتن حزب کمونیست ایران از انجام رسالت تاریخی آن.

حال من در حد توان خود به تحلیل هر کدام از این عوامل میپردازم:

بعد از جنگ جهانی دوم، جنبش کمونیستی بر سر ساختمان سوسیالیسم و برخورد به امپریالیسم راه انشقاق و انشعاب در پیش گرفت. این انشعاب در شکل تضاد بین شوروی و چین خود را ظاهر ساخت. ولی در پروسه بعدی هر دو کشور، بر اثر نارسائیهای درونی و فشار سرمایه و سرمایه‌داری بین‌المللی رو به اضمحلال رفتند و از درون آن‌ها رژیم‌های سرمایه‌داری خونخواری ظاهر شدند که در رقابت با سرمایه‌داری غربی در چپاول ملل جهان هیچ کم نمی‌آوردند. شکست و ریزش جنبش جهانی سوسیالیستی و تبلیغات سرمایه‌داری غرب در ابدی نشان دادن سیستم کاپیتالیستی و شکست ابدی سوسیالیسم، افق رهایی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را تیره ساخت و اعتماد آن‌ها را به سوسیالیسم دوچار وقفه کرد. همراه با ریزش سوسیالیسم و شکست آن در این کشورها، اکثر بخش‌های جنبش کمونیستی جهان در سردرگمی، ضعف، و اخوردگی، عقب نشینی منفعل و بعضاً بی‌اعتمادی به سوسیالیسم و طبقه کارگر غرق شدند و هنوز هم که هنوز است از آن در رنجند. این مهمترین عاملی بود که بدون استثنا باعث انشعابات متعددی در تمام سازمانهای کمونیستی جهان گردید که نتیجه اجتناب ناپذیر آن از دست رفتن بخش اعظم پایه‌های توده‌ای و فعالین این سازمان‌ها بود.

ولی همین شرایط باعث تقویت و فشرده‌گی آن نیروها و سازمان‌هایی می‌شد که از روز پیدایش کشور شوراها و چین سوسیالیستی، علیه آن‌ها موضع خصمانه و نفی کننده داشتند و دمی از تبلیغات زهر آگین خود علیه سوسیالیسم فرو گذار نمی‌کردند.

در همین گیر و دار بود که جنبش میلیونی مردم ایران نیز پس از خیزش اولیه، با فرا رفتن خمینی و دارو دسته‌اش در رأس آن، به شکست حتمی محکوم شد. با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی، سازمان‌های کمونیستی به علت اختلاط در خط مشی و سرکوب توسط رژیم پراکنده شدند و سرخوردگی و ندانم کاری بیشتری آن‌ها را در خود پیچید. این شرایط جهانی و ملی،

موقعیت ممتازی برای گرایش‌ها و احزاب تروتسکیستی و کائوتسکیستی به وجود آورده بود. زیر سؤال رفتن سوسیالیسم در شوروی و چین توسط سازمان‌های واقعی کمونیستی، اوضاع مساعدی را جهت پذیرش انتقادات مغرضانه تروتسکیست‌ها<sup>2</sup> و کائوتسکیست‌ها که در درون جنبش کمونیستی نیز بودند، به وجود می‌آورد که با ملات تبلیغات بورژوازی بین‌المللی به هم می‌پیوست.

در بین سازمان‌هایی که برای وحدت، به کومله رو آوردند، سازمان سهند نیز حضور داشت. رهبر این سازمان، منصور حکمت که تعلیمات مارکسیستی خود را از یک استاد دانشگاه در انگلستان به نام دیوید یافی که گرایش‌ها شدید تروتسکیستی داشت، اخذ نموده بود، توانست تحت شرایط توصیف شده، تا رأس حزب کمونیست ایران بالا رود.

به بیان دیگر، حزب کمونیست ایران در همان لحظه تولد دوگانه پا به عرصه وجود گذاشت. دو خط مشخص طبقاتی با شدت و حدت خود را نشان دادند و در مقابل هم قرار گرفتند.

خطی که با وحدت با سازمان‌های دیگر و ساختن حزب کمونیست برای گسترش پایه توده‌ای در بین زحمتکشان فعال بود و می‌رفت تا حزب‌اش در این پیوند، در رأس جنبش دمکراتیک و سوسیالیستی زحمتکشان ایران قرار گیرد.

خط منصور حکمت که با توجه به مقاومت ایده‌نولوژیک - سیاسی‌ای که از جانب گرایش‌ها کمونیستی در درون حزب کمونیست ایران روبه برو شد، در سال 1990 با تکیه بر تجاربی که از تشکیل فراکسیون در سازمان‌های کمونیستی مثل پیکار، سازمان رزمندگان و رزم انقلابی و... جهت متلاشی کردن آن‌ها اندوخته بود، جهت انشعاب و تخریب حزب کمونیست ایران، فراکسیون خود را سازمان داد. او با علم کردن پوپولیسم و نفی دستاوردهای تمام انقلابات بزرگ پرولتری، از یک جانب و تبلیغات نادرست و غیر واقعی در نشان دادن پایه‌ها و حوزه‌های حزبی در اقصا نقاط ایران از جانب دیگر، پیوند حزب کمونیست ایران را از سازمان‌های کمونیستی دیگر در ایران و طبقه کارگر و دیگر زحمتکش قطع می‌کرد.

سازمان سهند و در رأس آن منصور حکمت قادر نشد، تمام خواسته‌های خود را در کنگره اول حزب به کرسی بنشاند ولی در عمل اوضاع را برای تغییرات منفی آینده مساعد ساخت. مثلاً:

"اصل پایه‌ای سازمانی حزب کمونیست ایران سانترالیسم دمکراتیک است..."

(اساسنامه حزب کمونیست ایران)

این شکل و ساختار تشکیلاتی منطبق است با ایده‌نولوژی پرولتری انقلابیون راستین حزب. ولی ما بلافاصله بعد از کنگره اول با نطفه فراکسیون منصور حکمت در حزب روبرو می‌شویم. این ساختار تشکیلاتی یعنی ساختار بر مبنای فراکسیون، در تقابل 180 درجه با ساختار مرکزیت - دمکراتیک است. این دو ساختار اشکال سازمانی دو ایده‌نولوژی مختلف و متضاد می‌باشند. منصور حکمت و شرکا پس از شکست مواضع ایده‌نولوژیک سیاسی‌شان، در فاصله کنگره دوم و سوم، طرح یک فراکسیون را ریختند و بعد از کنگره سوم در تقابل با اساسنامه حزب، برای خود در سال 1990 یک "کانون" یعنی یک فراکسیون علنی درست کردند و به یارگیری پرداختند. بهترین توصیف را رضا مقدم در کتاب "در این بن بست" به دست می‌دهد:

<sup>2</sup> - باید حساب تروتسکی سال‌های پیش از انقلاب اکتبر و بعد از مرگ لنین را از حساب سازمان‌های تروتسکیستی که همیشه خلاف جریان انقلابات حرکت می‌کنند، جدا کرد. همین طور است حساب استالین پیش و بعد از مرگ لنین و استالین دوران اواسط تا پایان کمینترن.

"ماجرای این بود که در پلنومی که بلافاصله بعد از کنگره سوم حزب کمونیست ایران و در همان محل کنگره برگزار شد، رضا مقدم و منصور حکمت که عضو کمیته اجرائی حزب تا قبل از کنگره بودند از قبول ادامه مسئولیت برای کمیته اجرائی حزب خودداری کردند و سه هفته برای تصمیم گیری آینده سیاسیسان فرصت خواستند. به این دلیل پلنوم نیمه کاره رها گشت و قرار شد که در اسناد حزب، پلنوم به حساب نیاید و پلنوم بعد از کنگره سوم همانی باشد که بعد از سه هفته برگزار می‌گردد.

در فاصله این سه هفته ما تصمیم گرفتیم که از فعالیت در ارگانهای رهبری حزب خودداری کنیم. یک کانون تشکیل دهیم و برای اشاعه نظراتمان و جمع آوری نیرو برای تأثیرگذاری بر سیاستهای حزب از بیرون از ارگانهای رهبری حزب، فعالیت کنیم. موضوع را با ایرج آذرین هم در میان گذاشتیم. وی هم موافقت کرد و کانون سه نفره تشکیل شد. با این حال این که چه کسانی به ارگانهای رهبری حزب انتخاب شوند برای کانون علی‌السویه نبود. حمید تقوائی به توصیه کانون قدم جلو گذاشت و کاندید شد و به کمیته اجرائی انتخاب گشت. وی خود را فعال کمونیسم کارگری میدانست و تلقی وی از توصیه کانون برای رفتن وی به کمیته اجرائی یک تقسیم کار در چهار چوب فعالیت‌های کمونیسم کارگری بود. و از این که کانون چنین نظری نداشت، چندین بار به طور خصوصی گلایه کرد.

لیست کاندیداها برای عضویت در کانون چهار نفره متشکل از شعیب زکریایی، خسرو داور، کورش مدرسی و عبدالله مهدی بود. شعیب زکریایی و خسرو داور با تأیید کانون و اهدافش، دعوت ما را برای عضویت در کانون نپذیرفتند. برای عضویت عبدالله مهدی شرط و شروطی گذاشتیم که عملاً نپذیرفت. البته کانون هیچ جایی برای نپذیرفتن آنها نگذاشته بود و هر یک را به دلیلی و کل ترکیب را در مجموع برای پیامی به بیرون مناسب دیده بود. بدین ترتیب وقتی تنها کورش مدرسی جواب مثبت داد، کانون در یک موقعیت ویژه قرار گرفت چرا که اضافه شدن تنها وی به کانون مسئله ساز و سؤال برانگیز می‌شد و شد. چرا که در مقام مقایسه با لیستی از کادرهای سر خط، مصمم و مدافع کانون کمونیسم کارگری، وی فعال کمونیسم کارگری و تازه آنهم در سطح عضویت در کانون محسوب نمی‌شد. بهر حال کانون قطعاً نمی‌توانست دعوت خود را از کورش مدرسی به این دلیل که سه نفر دیگر جواب رد داده بودند، پس بگیرد... " (رضا مقدم - در این بهمن بست 133)

در این مختصر جای برخورد همه جانبه به کنش و کردار این شاگرد دیوید یافی نیست. همین اندازه در این جا می‌توان اشاره کرد که او ضربه هولناکی را به پایه‌های حزب که در اثر شکست سیاسی و نظامی تضعیف شده بودند وارد آورد و در شکل فراکسیونی، پیگریانه به یارگیری و تقویت خود میکوشید. او و یارانش پس از به دست آوردن اکثریت و خستگی از مبارزه طبقاتی و ملی، از اقلیت انشعاب کردند، فراکسیون‌شان را برداشتند و راهی خارج شدند.

عده‌ای تصور می‌کنند، منصور حکمت حزب کمونیست ایران را بنیان گذاشت. این از نظر تاریخی و شرایط توضیح داده شده، غلط است. مارکسیست‌های فداکار، دوراندیش و قهرمانی، این حزب را بنیان نهادند که یا هنوز میرزمنند و یا در راه کمونیسم جان باخته‌اند. پدیده منصور حکمت به عنوان یک ایده‌تولوژی خرده سرمایه‌داری، می‌توانست در رأس هر سازمان دیگری هم ظاهر شود که در جریان جنبش 1356 و بعد از آن در اشکال مختلف ظاهر شد.

غرض از این بحث روشن کردن این مطلب است که حزب کمونیست ایران بر مبنای ضرورتی تاریخی پا به عرصه وجود گذاشت و مبارزه طبقاتی درون حزبی به علت شرایط بین‌المللی و داخلی ایران، در مراحلی به نفع دشمنان درونی خط انقلابی حزب کمونیست ایران تمام می‌شد و حزب را به انشعاب و ضعف میکشاند. منصور حکمت زمانی که متوجه شد، به علت عقب نشینی جنبش و کوچک شدن حزب، و مقاومت کمونیست‌های راستین در مقابل نظرات انحرافی‌اش، نمی‌تواند رؤیای گرفتن سهل و آسان قدرت سیاسی را جامه عمل بپوشاند، با فراکسیون‌اش انشعاب کرد و هر چه از محیط مبارزه واقعی طبقاتی دور می‌شد، اسم و رسم دهن پرکن تری به دار و دسته خود می‌داد. زمانی که کاملاً در کشور پر نعمتی در خارج جاگیر شد، حزب‌اش هم تبدیل به حزب کارگری ناب گردید و از آن جا که به طور مطلق دستاوردهای انقلابات بزرگ پرولتاری را نفی می‌کرد، به نفی لنین پرداخت و عکس خود را کنار عکس مارکس چسباند. بقیه اش را رفیق مینه بهتر می‌داند که منصور حکمت طبقه کارگر را نیز از پروسه انقلاب سوسیالیستی با چرخش یک نوک قلم اخراج کرد.

در نتیجه، اسم حزب نیست که باعث تضعیف کومله شده است، بلکه مبارزه طبقاتی چنین تأثیری را در حزب و کومله داشته است. حزب با تصفیه خود از دار و دسته منصور حکمت، دوباره به پا خواست، خود را آراست و قدم در راه گذاشت. ولی بسیاری از رفقا منجمله مینه حسامی از این تجربیاتی که به قیمت از دست رفتن فعالیت صدها کمونیست در طول زندگی کومله و حزب به دست آمده بود، هیچ طرفی بر نبستند. هم چنان بر فراکسیون‌نیم که کاملاً مخالف اساسنامه حزب کمونیست است، پا فشردند و اوضاع تشکیلاتی مساعدی را برای دومین هجوم سد کنندگان حرکت انقلابی حزب به وجود آوردند. عبدالله مهدی در این ساختار تشکیلاتی دار و دسته خود را از تهاجم ایده‌ئولوژیک انقلابیون حزب محفوظ نگه میداشت. انشعاب مهدی دومین ضربه به حزب بود ولی حزب با تصفیه عبدالله مهدی و تا اندازه‌ای سیاست‌های او، توانست دوباره خود را برای حرکتی دیگر سازماندهی کند ولی دشمن طبقاتی دست بردار نیست، اکنون انحلال طلبی با فراکسیون خود، می‌خواهد حزب را به زانو درآورد. نیروئی که امروز صرف مبارزه با این جریان مخرب می‌شود، می‌توانست صرف پیشرفت خط حزب در بین توده‌ها گردد. می‌توانست صرف سازماندهی بهتر حزب شود، می‌توانست صرف گشاده شدن بیشتر دستان حزب در جنبش کارگری شود و...

دشمن طبقاتی تا کنون در راه سراسری شدن حزب کمونیست ایران و گسترش نفوذ کومله در بین زحمتکشان کردستان، در راه تلاش حزب کمونیست ایران برای پیوند همه سازمان‌های کمونیستی جهت ایجاد یک سازمان سراسری، سه بار از درون به حزب یورش آورده و تا کنون دو بار آن را از درون منشعب نموده است. کسی که این واقعیت و پروسه تاریخی را نبیند و آگاهانه نفهمد، باید برایش به عنوان مارکسیست، فاتحه خواند.

این است یکی از عوامل بسیار مهمی که چرا حزب کمونیست ایران هنوز موفق نگشته است به یک حزب سراسری تبدیل گردد.

برایتان بالاترین موفقیت را آرزو دارم

مراد مرادی

06.05.2008